بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

پیش‌ازاین، نکاتی را در خصوص مبحث کذب عرض کردیم. حاصل آنچه بیان شد، دو موضوع و مطلب در بحث کذب بود و بعدازآن‌که ادله را علی‌الاجمال بررسی کردیم، گفتیم در پرتو این ادله و در ذیل عنوان کذب، وارد حدود بیش از پانزده مطلب خواهیم شد که امروز آن مطالب را به ترتیب عرض خواهیم کرد.

# مطلب اول: ملاک صدق و کذب

که قبلاً هم به آن پرداخته بودیم این است که ملاک در کذب مطابقت خبر با واقع هست یا مطابقت حکم و اعتقاد مخبر با واقع. گفته شد که در اینجا دو قول وجود دارد.

## قول اول: مشهور

مشهور ملاک صدق و کذب خبر را مطابقت خود جمله خبریه با واقع یا عدم مطابقت جمله خبریه با واقع می­دانند. اگر آن نسبت تامه؛ یعنی آن حکم به معنای مصدری که در خبر آمده است، با واقع مطابق بود ــ حال واقع هر چه می­خواهد باشد، چه درون، چه بیرون و چه امور عدمی ـ می­شود صدق ولی اگر مخالف واقع بود، می­شود کذب.

## قول دوم: تفتازانی

تفتازانی در این مسئله نظری مقابل مشهور داشته و معتقد است که ملاک در صدق «اعتقاد مخبر» است، نه مطابقت با واقع.

## منشأ اختلاف دو نظر

باید دید محور این دو نظر چیست. مشهور می­گویند محور مطابِق نه مطابَق؛ یعنی آنچه مطابق با واقع هست، همان خبر و نسبت تامه و حکم خبری است، اما تفتازانی معتقد است محور و آنچه مطابق بودن آن را می‌سنجیم اعتبار مخبر است که اگر اعتقاد او با واقع مطابق بود، می­شود صدق و اگر اعتقاد او با واقع مطابق نبود، می­شود کذب. لازمه این سخن این است که اگر کسی بگوید: «السماءُ تحتَنا»، درحالی‌که اعتقادش این است: «السماءُ فوقَنا»، صادق باشد؛ زیرا اعتقاد باید با واقع مطابق باشد. در دیدگاه تفتازانی کاری به جمله خبریه نداریم. البته این نظری است که به او نسبت داده­اند و در کتاب مطول هم می­توانید آن را ببینید، ولی نمی­دانم این نسبت چقدر درست است، البته روشن است که این نظر درست نیست. به‌هرحال آنچه به ذهن ما می­آید و متعارف و روشن است این است که می­خواهیم صدق و کذب جمله خبریه را معلوم کنیم، نه اینکه صدق و کذب اعتقاد او را بخواهیم معلوم کنیم

سوال: آیا صدق و کذب اعتقاد را هم می­شود مطرح کرد؟

جواب: بله در این بحثی نیست، ولی ما نمی­خواهیم صدق و کذب اعتقاد گوینده را اثبات کنیم و الا در باب اعتقاد هم می­شود گفت که این اعتقاد مطابق با واقع است، یا نیست، البته در این مورد، خبر کنار گذاشته شده و مطابقت و عدم مطابقت اعتقاد با واقع سنجیده می­گردد، اما وقتی جمله را متصف به صدق و کذب می­کنیم، به دلیل آن نسبتی است که در خود جمله است، نه از حیث اینکه اعتقاد گوینده چیست؛ بنابراین به نظر من اتصاف اعتقاد به صدق و کذب هم مانعی ندارد و می­توان گفت این فرد اعتقادش، اعتقاد صادقی است، یا اعتقاد کاذبی است.

### نقد نظریه تفتازانی

جواب تام و کاملی که می­شود به تفتازانی داد این است که صدق و کذب؛ یعنی همان مطابقت با واقع و عدم مطابقت، این را گاهی صفت برای اعتقاد قرار می­دهیم که در این صورت دیگر جمله کنار می­رود و دیگر به آنچه به زبان می­آورد کاری نداریم و تنها اعتقاد گوینده را با واقع می­سنجیم، ولی وقتی صدق و کذب را به جمله نسبت می­دهیم، دیگر کاری به اعتقاد او نداریم، لذا می­گوییم این جمله یا با واقع مطابق هست، یا نیست. نتیجه آن‌که صدق و کذب را می­شود به هر دو؛ یعنی اعتقاد و جمله خبریه نسبت داد، ولی آنچه متعارف است همان نسبت دادن به جمله خبریه است.

## جمع‌بندی

حاصل کلام تا اینجا این است که وقتی سخن از صدق و کذب به میان می­آید، به‌طور عادی و متعارف مقصود جمله خبریه است، نه اعتقاد گوینده، بر این اساس وقتی جمله­های خبریه را متصف به صدق و کذب می­کنیم، دیگر از اعتقاد گوینده بحث نمی­شود که آیا این اعتقاد با خارج مطابق هست، یا نه؛ زیرا ملاک مطابقت از طرف مطابِق نه مطابَق، خود جمله است، نه اعتقاد. ازاین‌رو اگر کسی بگوید: «السماءُ تحتَنا»، ولی اعتقاد او «فوقَنا» باشد، نمی­شود گفت جمله «السماءُ تحتَنا» صادق است.

# مطلب دوم: واقع بودن مطابَق

مطلب دوم این است که در بحث کذب با سه امر روبرو هستیم: اعتقاد، جمله خبریه و واقع، ولی آنچه واقعاً به صدق و کذب متصف می­شود، همین جمله خبریه است، نه اعتقاد؛ یعنی این جمله خبریه «انت رسولَ الله»، محور صدق و کذب است. در اینجا باید دید ملاک این صدق و کذب؛ یعنی مطابَق این مطابِق چیست. سه نظریه در اینجا وجود داشت که امروز اجمالاً به آن‌ها می­پردازیم.

##  1 ـ نظر مشهور

مشهور ملاک صدق و کذب جمله را مطابقت و عدم مطابقت با واقعی می­دانند که این جمله از آن حکایت کرده است؛ یعنی واقع محکیه در جمله، نه مطابقت با اعتقاد. به این بیان ‌که این جمله از یک واقعی حکایت می­کند ـ واقع هر چه باشد ـ اگر با واقع تلائم و تطابق داشت، می­شود صادق، ولی اگر تطابق نداشت، می‌شود کاذب؛ یعنی هر جمله یا إمّا صادقةٌ أو كاذبةٌ، لا واسطةً بینَهما. این نظر مشهور بود که مطابق با ارتکاز عقلایی و متعارف و حرف رایج هم هست.

## 2 ـ نظریه نظام

در نظریه نظام ملاک صدق و کذب جمله، همین جمله معرفی شده است و صدق و کذب را برای خود جمله می­داند، نه مثل تفتازانی که ملاک در صدق و کذب را مطابقت با اعتقاد می­دانست؛ بر این اساس وقتی منافقین می­گفتند: «انت رسول الله»، با نگاه مشهور این جمله صادق است؛ زیرا با واقع مطابق است ولو اینکه منافقین این را معتقد نباشند، ولی در نگاه نظام این جمله کاذب است؛ زیرا با اعتقاد منافق مطابق نیست. در این نظریه اگر مؤمنی با اعتقادش بگوید «انت رسول الله»، این جمله صادق است؛ زیرا اعتقاد به این دارد، اگر هم خطاکاری بگوید: «زمین گردش ندارد»، اگر اعتقاد او واقعاً همین باشد، این جمله صادق است و لو با واقع منطبق نباشد؛ زیرا با اعتقاد او مطابق است و بالعکس، این قول دوم مثل قول اول بین صدق و کذب و جمله صادقه و کاذبه واسطه­ای قائل نیست بلکه می­گوید اگر این با اعتقاد مطابق بود صادق است، خواه با واقع مطابق باشد، یا نباشد، اگر با اعتقاد مطابق نبود، این کاذب است و لو اینکه با واقع مطابق باشد. تنها شاهد نظریه نظام هم آیه «إنّ المُراقبینَ لَکاذبُون» بود.

### نقد نظریه نظام

به این نظریه جواب­هایی دادیم، ازجمله اینکه گفتیم باید دید جمله از چه عالمی حکایت می­کند، صدق و کذب را باید با همان عالمی که این جمله از آن حکایت می­کند، سنجید. اگر جمله از اعتقاد خبر می­دهد و عالم محکی­اش اعتقاد است، صدق و کذبش با همان اعتقاد سنجیده می­شد، ولی اگر جمله کاری با اعتقاد ندارد، بلکه از جای دیگری حکایت می­کند، مثل «السماءُ فوقَنا»، یا «الله عالمٌ» و یا «انت رسول الله»، با همان واقع خودش نیز باید سنجیده شود. اگر آن را با غیرواقع خود سنجیده شود، این خلف است؛ بنابراین جمله را باید با خود واقع سنجید، منتهی این واقع گاهی اعتقاد است، گاهی خارج است و گاهی نفس الامر اعم از موجود خارجی و هر چیزی کل را به‌حسب خودش و با همان واقع خودش باید سنجید، پس در جمله «انت رسول الله»، یا «الله عالم» و یا «السماء فوقنا» و حتی اینکه می­گویید: «أنا مریضٌ»، هرکدام از این جملات یک محکی دارند و باید دید این جملات از چه حکایت می­کنند، با همان‌ هم باید سنجیده شوند.

دلیل آن این است که هر جمله­ای به‌حسب ساختار و بافت خود از واقعی که همان نفس الامر است، خبر می­دهد. این واقع عرض عریضی دارد که در فلسفه گفته شده که از عالم ذهن تا عالم درون تا آن عوالم عدمی که در حقیقت بالطبع وجود فرض می­شود، وجود دارد و همان واقعي است که هر جمله­ای دارد از یک گوشه آن حکایت می­کند.

اصل مسئله این است که غالباً جمله­های خبریه علاوه بر مدلول مطابقی، مدلول التزامی (یک جمله خبریه التزامی) دارد.

بیان آن این است که وقتی می­گوییم: «انت رسول الله»، مدلول التزامی آن، این است: «أنا معتقدٌ بهذا»؛ یعنی فضا یک فضایی است که گویا دو حرف دارد می­زند يکی می­گوید «انت رسول الله» و «أنا معتقد بهذا».

در مختصر و مطول نیز آمده است که گاهی اگر خبری داده می­شود برای این است که علمی را به دیگری بیفزاید و گاهی هم اگر خبری می­دهد از باب این است که بگوید من هم می­دانم، مثلاً گاهی انسان می­گوید: «باران می­آید» تا به جاهل به این نکته بفهماند که باران می­آید، گاهی هم خبری که می­دهد ازاین‌جهت است که فکر می­کند مخاطبش خبر ندارد که گوینده خبر هم می­داند که باران می­آید.

غالباً جملاتی که می­گوییم همین‌گونه است و دارای یک مدلول التزامی است، در این صورت با دو جمله روبرو هستیم که صدق و کذب هرکدام هم تابع واقع خودش است. واقع جمله اول که مدلول مطابقی است، عالم خارج از من است؛ بنابراین باید با همان‌ هم سنجیده شود، مثلاً جمله «انت رسول الله»، اگر با واقع رسالت قائم به پیغمبر اعظم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) مطابق است، می­شود صادق و اگر معاذ الله مطابق نبود، می­شود کاذب، اما همین جمله یک جمله دیگر هم دارد که التزامی دارد و آن این است: «أنا أشهدُ بهذا، أنا معترِفٌ بهذا» که آن‌هم یک جمله خبریه دیگری است که واقع آن درون من است، نه بیرون، پس باید با درون من هم سنجیده شود. اگر این جمله با واقع؛ یعنی درون من مطابق است، «أنا معترِف بهذا» می­شود صادق و اگر نبود می­شود کاذب، پس باید دید جمله خبریه در ذات و ساختار و بافت خود از چه چیزی و از کجا سخن می­گوید، از هر جایی سخن می­گوید باید با همان ‌هم سنجیده شود. اگر مدلول مطابقی جمله درباره بیرون من صحبت می­کند، صدق و کذب آن به خارج است، اگر درباره درون من صحبت می­کند صدق و کذب آن به این درون است، در این صورت یک جمله ممکن است از حیث مدلول مطابقی صادق باشد ولی از حیث مدلول التزامی­اش کاذب باشد، همان‌گونه که در مورد منافق گفته می­شود، در مورد مؤمن هم هر دو مدلول مطابقی و التزامی وجود دارد و لذا هم به لحاظ مخبر صادق است و هم به لحاظ خبر.

## 3 ـ نظریه جاحظ

وی معتقد است که ملاک صدق و کذب جمله این است که جمله را با هر دو بسنجیم؛ به این معنا که اگر جمله­ خبریه هم با اعتقاد، هم با خارج مطابق بود، می­شود صادق و اگر با هیچ‌کدام مطابق نبود می­شود کاذب و واسطه آن حالات می­شود لا صادقةٌ و لا کاذبةٌ، آن‌وقت اگر گفته شود: «انت رسول الله» و گوینده هم فرد مؤمنی بود که هم این با اعتقاد او سازگار است، هم با خارج، این جمله صادقه می­شود، ولی اگر هیچ‌کدام از این­ها نبود؛ یعنی نه با خارج مطابق بود و نه با اعتقاد مخبر، مثلاً کسی که می­داند زمین حرکت می­کند و اعتقاد هم به این مسئله دارد، ولی می­گوید: «زمین ساکن است و هیچ حرکتی ندارد»، این کذب است؛ زیرا به این جمله «الأرضُ ساکنة لا متحرّكه»، نه اعتقاد دارد و نه این جمله با واقع و عالم خارج سازگار است؛ ازاین‌رو نظر جاحظ این است که در حالتی که جمع دو مطابقت باشد می­شود صدق، هیچ‌کدام نباشد می­شود کذب، ولی واسطه هم وجود دارد، مثلاً چیزی بگوید که اعتقادی به آن ندارد، ولی با واقع مطابق است، در این صورت گفته می­شود نه صادق است، نه کاذب است. برعکس آن‌هم همین‌طور است. نظریه جاحظ در مطول هم آمده است و سه، چهار صورت برای آن فرض شده است.

### دلیل نظریه جاحظ

جاحظ برای اثبات نظریه خود به آیه «افتری علی الله کذباً» استناد جسته است. مشرکین می­گویند پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) در مورد وجود داشتن قیامت به خدا افترا بسته است و یا اینکه این مخبر مجنون است «أنه لمجنون»، آن‌وقت این خبر مجنون از دیدگاه آنان صادق نیست؛ زیرا قسیم کذب قرار داده شده است.

### نقد نظریه جاحظ

جواب این نظریه همانی است که قبلاً عرض شد و آن این است که باید دید جمله برای حکایت از چه چیزی آمده است. هر جمله­ای برای حکایت از یک محکی آمده است که با همان محکی خودش هم باید سنجیده شود، ولی چون غالباً هر جمله­ای دارای دو مدلول مطابقی و التزامی است، در حقیقت ایشان ‌همین دو جمله را باهم می­بیند، درحالی‌که دقت ننموده که در اینجا دو جمله وجود دارد. وقتی یک جمله­ای می­گوید «انت رسول الله»، یا هر خبر دیگری، مثل «الارض متحرکة»، این جملات درواقع از دو چیز سخن می­گوید؛ یعنی از خارج و همزمان یک مدلول التزامی نیز دارد که من هم به این اعتقاد دارم. این درواقع دو جمله است، ولی ایشان هر دو حکم دو جمله را آورده و بر یک جمله پیاده نموده است، درحالی‌که این وجهی ندارد. حقیقتی این است که جملات از یک ظرف و محکی حکایت می­کنند و با همان ظرف و محکی خود نیز سنجیده می­شوند و این‌که گفته شود جمله­ای نه صادق است و نه کاذب، این هم خلاف ارتکازات ماست و ازجمله محالاتی است که ارتکازات و تبادرات با آن سازگار نیست. در مورد آیه شریفه هم می­توانید به مطول و هم به تفاسیر رجوع کنید. گفتند این آیه که می­گوید: «إنه لمجنون» قسیم کذب قرار داده شده است، ازاین‌رو صادق نیست، از طرف دیگر به آن کذب هم نگفتند، پس نه صادق است، نه کاذب که البته جواب آن داده شده است، می­توانید در مطول آن را ببینید. در مطول آمده است که افتراء غیر از کذب است و نوعی کذب عمدی است، درحالی‌که کذب إن قَصدا و عَمدا است. در این صورت «انه لمجنون»؛ یعنی نوعی کذب که بدون عمد و قصدی باشد. آیه می­گوید این­ها از نگاه خودشان می­گویند که معاذ الله آنچه پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) می­گوید آیا افتراء است؛ یعنی عالماً و از روی قصد اشتباه می­گوید، یا بدون اینکه علم و قصد داشته باشد، چیز اشتباهی از او صادر می­شود. ازاین‌رو «إنه لمجنون» قسیم کذب نیست تا بگوییم خبر مجنون نه کذب است و نه صدق، بلکه افتراء که أخص از کذب است، با خبر مجنون قسیم قرار داده شده است.

# مطلب سوم: حقیقت تصدیق

مطلب سوم از ملاصدرا (رحمة‌الله‌علیه) است که پیش­تر بیان شد اجمالاً باید گفت تصدیق در حقیقت همان حکم به معنای اسم مصدری است، نه حکم به معنای فعل نفس و حکم هم غیر از تصورات است؛ یعنی حکم سوار بر تصورات می­شود، نه این‌که تصورات جزء تصدیق باشد.

# جمع‌بندی

سه مطلب تا اینجا عرض کردیم؛ یک مطلب این‌که محور صدق و کذب و آنچه محور صدق و کذب در مطابقت با واقع هست، اعتقاد نیست، بلکه جمله خبری است، در اینجا نظر تفتازانی بیان و سپس مورد مناقشه قرار گرفت. مطلب دوم این است که مطابَقی که کلام با آن سنجیده می­شود، نه اعتقاد است و نه واقع، بلکه مطابَق همان واقعی است که جمله می­خواهد از آن حکایت کند نه خارج که دو نظر نظام و جاحظ را در اینجا مطرح نموده، سپس رد کردیم. مطلب سوم هم این است که حقیقت تصدیق همان حکم به معنای اسم مصدری است و تصورات آن‌ها از محدوده حقیقت و تصدیق خارج است، بلکه آن‌ها مقدمات تصدیق هستند، اما جمله مشتمل بر تصور و تصدیق است که در مورد آن توضیح مختصری روی مبنای ملاصدرا (رحمة‌الله‌علیه) داشتیم که در رساله ایشان و در آخر جوهر النضید آمده است و در چاپ آخر آن از انتشارات بیدار، اصطلاحات سابق من هم اعمال شده است.

# حقیقت قضیه

حقیقت این است که دستگاه ذهنی بشر در این عالم به‌گونه‌ای طراحی شده است که می­تواند جمله‌سازی کند و آن جمله هم از یک واقعی حکایت می­کند، حتی اگر دستگاه ذهن انسان ‌هم آن را نسازد، یک تبدلی در متن واقع دارد؛ یعنی اگر فرض کنیم ذهنی هم نباشد، این­ها از آن دسته اموری هستند که منشأ انتزاع دارند، به این معنا که یک حکمی را می­توان فرض کرد که قائم به خود جمله و محور جمله است و از یک واقعی هم حکایت می­کند. اصل قصه این است یعنی بخشی از امور موجود در این عالم یک حالتی دارد که در ذاتش حکایت­گری است. این موجودات و پدیده­هایی که در این عالم هستند ـ چه در درون ما و چه بیرون از ما ـ عمدتاً ذاتشان این است که آینه هستند، البته نه به‌نحوی‌که معلول علت را نشان می­دهد و از آن حکایت­گری می­کند، بلکه این موجودات و پدیده­ها یک دسته اموری هستند که در سراشیب وجود و ذات خود مرآتیت و حکایت­گری از واقعیت دارند. جملات خبریه از این قبیل هستند و چون ذاتشان حکایت­گری است، بلافاصله در ذاتشان این است که یا مطابق هستند، یا مطابق نیستند. روح مسئله همین است. در این عالم و درون خود چیزی داریم مثل خشم و غصب که ذات این­ها حکایت­گری نیست ولو اینکه همزمان چیزهایی هم کشف می­کنند ولی این جملات خبریه که در ذهن ما و از آن عبور می­کنند، ذاتشان این است که از چیزی حکایت می­کنند و لذا چیزی که حقیقت و هویت و ماهیتش حکایت­گری و مرآتیت شد، بلافاصله باید گفت که این مطابق است، یا نه. علاوه بر این هر جمله­ای هم که ذاتش حکایت­گری باشد، با همان محکی خودش نیز باید سنجیده شود؛ مثلاً اگر می­گوید «الله عالم»، یا «انت رسول الله» و یا «أنا عالمٌ، أنا جاهلٌ»، هرکدام را باید با عرف و محکی خودش مطابقت داد.

# جمع‌بندی

خلاصه آن‌که ساختار جمله چنین است که اولاً ذات جمله خبریه حکایت­گری است و ثانیاً این حکایت­گری چسبیده به ذات اوست و ثالثاً بلافاصله مطرح می­شود که این با آن مطابق هست، یا نیست که این همان صدق و کذب است و هر جمله هم یک جا را بیشتر هدف نمی­گیرد؛ یعنی یا صادق است، یا کاذب و واسطه هم ندارد. این امری است که از طبیعت و حقیقت این قبیل موجودات و مخلوقات برمی‌خیزد و ظاهر لغت هم این است که صدق و کذبی که می­گوییم همین است و لذا این بحث فلسفی تحلیلی ذهنی است، البته ممکن است در مقام استعمال، صدق و کذب یک قید اضافه­ای هم داشته باشد که این را ان‌شاالله در مطالب آینده عرض خواهیم کرد.